

نقل قول خیر



سرهنگ پاسدار وحید تیموری رئیس سازمان بسیج ادارات ووزارتخانه‌ها بسیج چون در سطح دستگاه‌ها به‌عنوان نماینده انقلاب اسلامی محسوب می‌شود، نباید هیچ غفلتی را مرتکب شود؛ به‌عبارت‌دیگر اوضاع ناخوشایندی که امروز در برخی دستگاه‌ها وجود دارد به‌دلیل غفلتی است که صورت گرفته است؛ البته در این رابطه همه مسئولیت‌ها بر عهده بسیج نیست بلکه کمک‌کننده و بسترساز تحقق موضوع مورد اشاره است. بسیج می‌تواند در انتصابات، کمک به پیشرفت کارها، افزایش معرفت دینی و اعتقادی کارکنان دستگاه‌ها کمک‌کننده باشد. دفاع‌پرس



سردار سرتیپ پاسدار سیدقاسم قریشی جانشین رئیس سازمان بسیج مستضعفین
ظرفیت و امکانات راهیان نور تا پایان مراسم اربعین در اختیار زائران حسینی قرار خواهد گرفت و این زائران می‌توانند از وسایل و امکاناتی همچون اردوگاه‌ها و یادمان‌های دوران ۸سال دفاع مقدس استفاده کنند. زائرین غیرایرانی اربعین حسینی که از ایران برای رسیدن به عتبات استفاده می‌کنند نگاه ویژه‌ای به ایران دارند و ایران را کشور مقدسی می‌دانند و ما باید هم از نظر امنیت و هم تکریم شایسته از این عزیزان مراقبت‌های لازم را داشته باشیم. از زمان ورود تا خروج آنها از ایران باید با تمام وجود میزبان کنیم. ایستا

خبر

پایان ساخت ۱۵ یادمان شهدای گمنام در خراسان جنوبی

عملیات عمرانی ۱۵ یادمان شهدای گمنام خراسان جنوبی تا نیمه سال ۱۴۰۱ به پایان می‌رسد. سرهنگ پاسدار غلامرضا فلاخی، مدیر کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان خراسان جنوبی هدف از انجام این کار را ضرورت فراهم کردن بسترهای لازم برای آشنایی نسل جوان با سیره شهدا و ایثارگران عنوان کرد و گفت: «تاکنون ۱۴۸ شهید گمنام در استان خراسان جنوبی خاکسپاری شده‌اند که توانسته‌ایم از این تعداد شهید و احراز هویت کنیم.» او در ادامه، یادمان شهدای گمنام را یکی از مراکز مهم فرهنگی و ملجا و مأمنی برای مردم دانست و افزود: «یادمان شهدا سرمایه‌گذاری معنوی و فرهنگی برای نسل کنونی و نسل‌های آینده به‌ویژه جوانان و نوجوانان هستند.»

به گفته فلاخی، بیداری اسلامی امروز جامعه ما نتیجه خون شهداست. او با بیان اینکه تا ۱۰سال اخیر پیگیری‌های زیادی انجام شده تا یادمان شهدای گمنام استان خراسان جنوبی تکمیل شود، اظهار داشت: «ابتدای امسال از ۶۲ محلی که شهدای گمنام در استان خاکسپاری شده‌اند، ۲۵ یادمان تکمیل شده بود که هم‌اکنون به ۴۱ یادمان رسیده‌است.» به گفته مدیر کل حفظ آثار و نشر ارزش‌های دفاع مقدس استان خراسان جنوبی با همه تلاش‌های انجام شده هنوز ۶ گلزار شهید در استان فاقد یادمان هستند.

خبر

برگزاری جشنواره «قاب ماندگار»

خانه عکاسان ایران با همکاری مرکز رسانه‌ای محرم و آژانس مکرز ایران در نظر دارد با فرا رسیدن هفته دفاع مقدس اقدام به برگزاری نخستین دوره جشنواره ملی عکس قاب ماندگار کند. این جشنواره با هدف بازنمایی

گلزارهای شهیدا و زنده نگاه داشتن یاد شهدای ۸سال دفاع مقدس و کشور عزیزمان ایران از همه عکاسان سراسر کشور دعوت به عمل می‌آورد که عکس‌های خود را در بخش اصلی و ویژه، به ارسال کنند. جشنواره «قاب ماندگار» در ۲بخش اصلی و بخش ویژه برگزار می‌شود. در بخش اصلی که مربوط به مزار شهدای می‌شود، عکس‌ها با رویکرد مستندگرایانه از ابعاد گلزار شهدا باید تهیه شود. حضور خانواده‌ها بر مزار شهدا، غبارروبی مزار شهدا، پیشینه‌های آخر سال، اجرای مراسم و سنت‌های دینی و مذهبی در گلزارهای شهدا، مزار شهدای گمنام و مدافع حرم، گلزار شهدا در روستاها، مزار شهدای اقلیت‌های مذهبی، مراسم تحویل سال یا تولد بر سر مزار شهدا از جمله موضوعاتی است که علاقه‌مندان می‌توانند از آنها

عکاسی کنند اما در بخش ویژه امکانی فراهم شده تا عکاسان خود می‌توانند از طریق عکس‌های خود را در بخش تصاویر قدیمی شهدا، راجمع‌آوری و با چیدمان جدیدتری آنها را در یک قاب عکاسی کنند. شرکت‌کنندگان برای ارسال آثار خود می‌توانند از طریق سایت جشنواره به نشانی fest.ghabmandegar@gmail.com اقدام کنند. این جشنواره از ۳۱ شهریورماه شروع می‌شود و تا چهارم ادامه دارد و علاقه‌مندان تا ۱۰ شهریور فرصت دارند آثار خود را ارائه دهند. ناگفته نماند عکس‌های ارسال شده به این جشنواره در قالب نمایشگاهی در پاییز روی دیوار خواهد رفت.



با گذاشته بود جا پای شهید آوینی؛ هم خیرنگار بود و هم مستندساز. با حوزه هنری و روایت فتح همکاری می‌کرد و البته در رادیو و تلویزیون هم فعالیت داشت. هادی باغبانی، خیرنگار خوش ذوقی بود که بیشتر در حوزه دارد فیلم مستند می‌ساخت. با شروع جنگ سور به عزمش را جزم کرد تا به سرزمین شام برود. چند باری هم رفت و فیلم‌هایی هم تهیه کرد. تا اینکه در جبهه النصره در حاشیه شهر دمشق به شهادت رسید. فیلم مستند شهید باغبانی امروز سند معتبری است برای افشای جنایات تکفیری‌ها. به خصوص که فیلم او در تلویزیون‌های بیگانه هم پخش شد. به یاد این شهید خیرنگار پای صحبت همسرش مریم مهدی پور می‌نشینیم.

ساخت روایت فتح ۲۰۱۳

نیمه شهریورماه سال ۲۰۱۳بود که هادی به دنیا آمد. هوای شرجی و گرم بایلسر جای خود را به نسیم خنک و هوای ابری داده بود. بچه آخر بود و نور چشمی همه. به‌دلیل شغل پدر در روستایی نزدیک بایلسر زندگی می‌کردند. مدتی از تولد هادی نگذشته بود که از سوی شرکت راه‌آهن، پدر را به شهر بندر ترکمن منتقل کردند. بعد از چند سال هم به فیروزکوه. سکونت در شهرهای مختلف باعث شده بود هادی خودساخته و مقاوم باربیاید. برای همین هیچ‌چیز نمی‌توانست مانع رسیدن به هدفش باشد. هادی بعد از پایان دوره دبیرستان وارد دانشگاه شد و تحصیلات خود را در رشته ارتباطات اجتماعی ادامه داد. علاقه زیادش به خبرنگاری باعث شد کم‌کم به‌سوی مستندسازی سوق پیدا کند و در حوزه جنگ فیلم بسازد. با حوزه هنری و روایت فتح همکاری می‌کرد. مهدی پور از تلاش بی‌وقفه همسرش می‌گوید: «هادی علاقه زیادی به شهید آوینی داشت. روز و شب اسم او را به زبان می‌آورد. عشقش این بود که فیلم‌های شهید آوینی را ببیند. سعی می‌کرد هم از نظر فنی، تکنیکی و هم ساختاری، نوشتاری خود را به شهید آوینی نزدیک کند. او دنبال ساخت روایت فتح ۲۰۱۳ بود. حتی مسئولش می‌گفت فیلم‌هایی که هادی گرفته بود به لحاظ فنی واقعا تک است» و حتی می‌توان گفت یک سبک است؛ سبکی که را به نام او معرفی کرد.»

رضوانه موهبتی از جانب خدا

مهم‌ترین اتفاق زندگی هادی سال ۸۶رخ داد؛

ایتارومقاومت

آوینی زمان هادی باغبانی؛ خبرنگاری که شهید مدافع حرم شد



زمانی که با مریم مهدی پور از دواج کرد. زندگی ۲فره‌شمان با تولد رضوانه رنگ دیگری به‌خود گرفت و هادی احساس می‌کرد بر فرساز ابرها سسیر می‌کند. او عاشقانه دخترش را دوست داشت و رضوانه را بالاترین موهبت از سوی خدا می‌دید. مهدی پور از عاشقانه‌های خودش با هادی می‌گوید: «هادی به غایت مهربان بود. هر جا نیاز به کمکش بود هادی آنجا حاضر می‌شد. به او لقب واقعی داده بودند. با همه خستگی‌ای که داشت وقتی به خانه می‌آمد کاری نداشت ساعت چند است سریع مهبای کمک می‌شد؛ دلخوش بودم به‌وجودش. برام پنهانی بود که حالانیست.»

که تلفن کرد با رضوانه صحبت کرد. به او گفت دختر خوبی باش و مامسان را اذیت نکن. رضوانه نمی‌دانست آخرین باری است که صدای پدرش را می‌شنود.»

روزی که هادی پرواز کرد

هادی عادت داشت هر روز با همسرش صحبت کند. روز سه‌شنبه شد و او تلفن نکرد. همسرش نگران شد. دلش گواهی بد می‌داد. تا اینکه چند تن از دوستانش به خانه او آمدند و گفتند که هادی مجروح شده است. اما او می‌دانست خبر چیز دیگری است. به آنها گفت: «هادی شهید شده است. اگر مجروح شده چرا لباس مشکي به تن دارد؟» مهدی پور آنچه از دوستان هادی درباره نحوه شهادتش شنیده تعریف می‌کند: «در حاشیه شهر دمشق منطقه‌ای بوده به اسم جبهه النصره. هادی هم مشغول فیلمبرداری از درگیری بین گروه تکفیری‌ها و رزمنده‌های سسوری و ایرانی. گویا محل کمین آنها توسط آمریکایی‌ها به داعشی‌ها اطلاع داده می‌شود و تکفیری‌ها هم حمله می‌کنند. همسرم در ۲۸مرداد سال ۹۲به شهادت رسید.» فیلم مستند هادی به‌دست تکفیری‌ها افتاد و بعد از آن در رسانه‌های بیگانه پخش شد. مهدی پور خوشحال از اینکه فیلم هادی توانسته جنایات داعشی‌ها را افشا کند می‌گوید: «در بی‌بی‌سی فیلم هادی پخش شد و همین باعث آرامش دلم شد که همسرم توانسته در راه دین خدای قدمی بردارد.»

پدرم همیشه مراقب من است

کار هر روز رضوانه دیدن فیلم‌هایی است که با پسر دارد. بازی‌هایی که با هم می‌کردند. قصه‌هایی که می‌شنیدند و همه صحنه‌هایی که عاشقانه‌های پدر و دختری‌شان را نشان می‌دهد. او حالا ۱۲سال دارد و دلش می‌خواهد مثل پدرش فردی فداکار باشد. می‌گوید: «پدرم همیشه مراقب من است حتی بعد از شهادتش. یک شب در خواب به او گفتم دلم می‌خواهد تبتل داشته باشم. گفت چشم دخترم نگران نباش من راهگشای توام. فردای آن روز مامانم برای روز تولدم یک تبتل خریده بود. در صورتی که او اصلا چیزی نگفته بودم. پدرم خیلی مهربان بود. خیلی.»



او که نبود، مریم هم دلخوش نبود. اما همین که نزدیک آمدن هادی می‌شد، سر از پا نمی‌شناخت. خانه را در حد خانه تکانی تمیز می‌کرد. خریدهای لازم را انجام می‌داد، برای خودش لباس جدید می‌گرفت و آرایشگاه هم می‌رفت. یک روز قبل از آمدنش دوباره همه چیز را از اول چک می‌کرد تا مطمئن شود چیزی کم و کسر نباشد. می‌خواست آماده آماده باشد تا وقتی هادی آمد. تمام وقتش را برای او بگذارد. تا روز اول معمولاً دو نوع غذا درست می‌کرد. تا هادی دست و پا نشود، سفره را می‌انداخت و آن را تا جایی که می‌شد با سالاد و سبزی و ماست و ترشی رنگین می‌کرد. هادی که می‌توانست غذا را هم تزئین می‌کرد و می‌آورد. از این کار لذت می‌برد. در مناسبت‌های مذهبی هم همین برنامه را داشت…».

با تو می‌مانم

کتاب «با تو می‌مانم» داستان زندگی شهید مدافع حرم، هادی باغبانی را، روایت می‌کند. این کتاب به قلم شبهای منصوره قناده‌بان نوشته و در انتشارات روایت فتح به چاپ رسیده است. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم: «هادی یک دفتر چه داشت که کارهای هر روزش را در آن می‌نوشت و آخر شب هم کنار هر کدام که انجام شده بود، نیک می‌زد. سعی می‌کرد خیلی از کارها را با هم و شرآکتی انجام دهند تا مریم در انجام هیچ کاری در نماند… وقتی هادی مأموریت بود و چند روزی خانه نبود، مریم غصه‌دار می‌شد. همه کارهای خانه و بیرون خانه را طبق معمول انجام می‌داد. حوزه‌اش را هم می‌رفت، اما کارهایش روح نداشت؛ با جان و دل کار نمی‌کرد. تمام دلخوش‌اش هادی بود

او که نبود، مریم هم دلخوش نبود. اما همین که نزدیک آمدن هادی می‌شد، سر از پا نمی‌شناخت. خانه را در حد خانه تکانی تمیز می‌کرد. خریدهای لازم را انجام می‌داد، برای خودش لباس جدید می‌گرفت و آرایشگاه هم می‌رفت. یک روز قبل از آمدنش دوباره همه چیز را از اول چک می‌کرد تا مطمئن شود چیزی کم و کسر نباشد. می‌خواست آماده آماده باشد تا وقتی هادی آمد. تمام وقتش را برای او بگذارد. تا روز اول معمولاً دو نوع غذا درست می‌کرد. تا هادی دست و پا نشود، سفره را می‌انداخت و آن را تا جایی که می‌شد با سالاد و سبزی و ماست و ترشی رنگین می‌کرد. هادی که می‌توانست غذا را هم تزئین می‌کرد و می‌آورد. از این کار لذت می‌برد. در مناسبت‌های مذهبی هم همین برنامه را داشت…».

دیگر نمی‌توان صرفاً از رزم نظامی یا ترسیم چهره‌ها و موقعیت‌های حماسی در جبهه‌ها سخن گفت. آداب سخن گفتن و نگاه به پیرامون و جهان در نسل امروز تغییر پیدا کرده‌است. مفاهیم رنگ و بوی تازه‌ای پیدا کرده‌است. برای مثال وقتی امروز از مقاومت یا نبردانسان در مقابل انسان با مرزهای جغرافیایی صحبت می‌کنیم، آنچه در ذهن می‌شنیند با باورهایی که در ۳دهه قبل بود تفاوت دارد. نویسنده باید به این تفاوت‌توجه کند. مسئله بعدی کشف حقیقت و بیان هنرمندانه آن است. این موضوع به‌ویژه در میان نسل تازه که در سطره شبکه‌های اجتماعی است، بیشتر خودش را نشان می‌دهد. ما این روزها اطلاعات تازه، تفسیرها و روایت‌های

بدیعی از جنگ می‌شنویم که ادبیات نقش‌سبزی‌در کشف و حتی هضم آن برای ما دارد. ادبیات در حکم ضامن این بمب اطلاعاتی ناشناخته است و اوست که قدرت و تأثیرگذاری این انفجار اطلاعاتی را برای مخاطبش معین می‌کند و البته اگر هم این کار را نکند می‌تستند تهرای غیبی که مایل هستند آنطور که دوست دارند این بمب اطلاعاتی را منفجر کنند.

زیودادهایی که در جنگ تحمیلی اتفاق افتاده، می‌تواند به‌عنوان سوزه‌هایی برای داستان نویسی باشد؟
دوستان بزرگ نویسنده من مانند مجید قیصری و احمد دهقان که عمری در این راه قدم زده‌اند معتقدند هنوز حتی بستر برای برخی روایت‌های داستانی از این رویداد عظیم ۸ساله فراهم نیست. هنوز دیوارهای بلندی در جنگ داریم که ادبیات قادر به عبور از آن نشده است. می‌توانم مقدم ما هنوز داستان‌های ناب نانوخته بسیاری

درباره جنگ داریم. اصلا چرا باید به فکر بستن پرونده یک مسأله باشیم؟ مگر این پرونده در روان و جان و زندگی جامعه بسته شده که ادبیات بخواهد راه دیگری برود؟ ادبیات محمل و بستری برای بازخوانی روان و جوان و زندگی جامعه‌است.

هم‌شهری

یاد

فرنانا عرب امینی؛ روزنامه‌نگار

شهید پروین ناصحی؛ پزشکی که در دوران دفاع مقدس بیشترین عمل جراحی را انجام داد

رکورددار مداوای مجروحان جنگی

وقتی لباس سفید پزشکی را به تن کرد با خدای خود عهد بستت تا زمانی که جان در بدن دارد وقف کمک به بیمارانش باشد. تا آخرین لحظه هم بر سر سوگند خود بود. در ۸سال دفاع مقدس بیشترین تعداد عمل جراحی را به‌خود اختصاص داد؛ پا به پای دیگر همکارانش و حتی بر تلاش‌تر از آنها. دکتر پروین ناصحی از دانشجوهای ممتازی دانشگاه شهیدبهبشتی بود که بعد از فارغ‌التحصیلی به‌عنوان جراح نمونه بیمارستان‌های قم شناخته شد. او سرانجام بعد از سال‌ها خدمت به مجروحان و رزمندگان حین برگشت از مأموریت بر اثر سانحه تصادف در جاده قم درگذشت و نامش در زمره شه‌های جامعه پزشکی ثبت شد. به مناسبت فرارسیدن روز پزشک یادی از او می‌کنیم.

پروین در روستای سرسبز کیلان در سال ۱۳۳۴به دنیا آمد؛ جایی در دامنه کوه دماوند. پدرش افسر ژاندارمری بود. با اینکه از نیروهای نظامی رژیم پهلوی به‌شمار می‌آمد اما اثری از خلق و خوی دیگر نظامیان وابسته به رژیم را نداشت. اردتش به حضرت امام(رضاع) باعث شده بود فرزندانش را هم با همین روحیه تربیت کند. پروین بعد از گذراندن دوره دبیرستان در آزمون دانشگاه شرکت کرد و در رشته پزشکی قبول شد. او با توجه به موقعیت شغلی پدرش و اینکه دانشجوی ممتازی بود می‌توانست برای ادامه تحصیل به یکی از کشورهای اروپایی یا آمریکا برود اما ترجیح داد در کشورش بماند و در همین جادرس بخواند. پروین بعد از پایان دوره تخصص جراحی برای گذراندن دوره رزیدنتی به قم رفت و در آنجا ساکن شد.

پروین قم را فقط دوست نداشت؛ عاشقش بود. عاشق حضرت معصومه(س) و ارادت خاصه به حضرت امام زمان(عج) و مسجد جمکران. همین هم باعث شده بود پزشک جوان مرحله رزیدنتی خود را در قم بگذراند. هر هفته به قم می‌آمد و قبل از اینکه به بیمارستان برود عمل جراحی انجام دهد خود را به حرم می‌رساند. سلامی می‌داد و برای کار روزانه آماده می‌شد.

هر زمان هم که فرصت پیش می‌آمد به جمکران می‌رفت. اگر هم نمی‌شد از همان راه دو سلامی به آقای خود می‌داد. او هیچ وقت نتوانست حسی که به مسجد جمکران دارد را با کسی بازگو کند. همیشه می‌گفت: «همه خبرهای عالم اینجااست. همه هستی در این مسجد کوچک جریان دارد.» حتی از امامی که به غایت دوستش داشت خواسته بود توفیقی نصیبش کند تا بتواند درباره مسجد جمکران بنویسد هر آنچه می‌داند و در دل دارد.

جراح نمونه

شروع کار پروین مصادف شده بود با آغاز جنگ تحمیلی. او علاوه بر خدمت به مردم قم، همه توانش را برای مداوای رزمندگان به کار گرفت. یک پایش تهران بود و یک پایش قم. جمعه صفر و مروه‌ای که این دکتر جوان برای رضای خدا پیدا کرده بود.

گاهی او را در بیمارستان آیتالله تالقانی پیدا می‌کردند و گاهی در بیمارستان لقمان. بعضی اوقات هم در بیمارستان شهید باقی می‌نژاد. هر چه بود این بانوی جوان یک لحظه از زندگی‌اش را صرف خود نمی‌کرد و همه حواسش به این بود که مبادا مجروحی نیاز به مداوا داشته باشد و او از این موضوع غافل مانده باشد. حضور مداوم دکتر ناصحی در بیمارستان‌های تهران و قم و عمل جراحی‌های متعدد باعث شد این بانو رکورددار جراحی‌های عمومی در زمان جنگ باشد.

او تا روزهای آخر جنگ همچنان در تکاپو بود. تا اینکه در تاریخ ۲۱تیرماه سال ۶۷درست چند روز مانده به پذیرش قطعه‌نامه ۵۹۸حین مأموریت بر اثر سانحه رانندگی و انفجار خودرو به شهادت رسید. او در آن لحظه باردار بود و با رفتنش دافی بزرگ بر دل جامعه پزشکی گذاشت. دکتر پروین ناصحی کارنامه درخشانی از تلاش و فعالیت پزشکی خود به یادگار گذاشته است. جراح نمونه بیمارستان‌های قم و جراح افتخاری طرح انصارالمجاهدین و مهم‌تر از همه نخستین بانوی متخصص جراحی از جمله عناوینی است که جامعه پزشکی به این بانو اختصاص داده است.

همه خبرها اینجااست

کتاب «همه خبرها اینجااست» داستان زندگی شهید پروین ناصحی را روایت می‌کند. بجهم جواد، نویسنده آن است و خاطرات این کتاب حاصل ساعت‌ها مصاحبه و گفت‌وگو درباره این شهیده است. این کتاب در انتشارات کتاب جمکران و همکاری ستاد ملی کنگره شهدای استان قم به چاپ رسیده است.

در بخشی از کتاب آمده است: «پروین نگاهی به اطراف انداخت. چقدر برای راه‌اندازی بیمارستان با همکارانش تلاش کرد. بیمارستانی که تا قبل از انقلاب شده بود محل رفت‌وآمد آمریکایی‌ها و به هزار تختخوابی معروف شده بود. بعد از انقلاب هم تا چند سال پلاستفاده ماند که با همت او و چند همکار دیگرش راه‌اندازی شد. نگاهی به عکس شهید بهشتی انداخت که درست بالای میز خدمت نصب شده بود. با خودش فکر کرد چقدر تجهیز اینجا کار سختی بود، اما ارزشش را داشت. لبخندی از روی رضایت زد و به اتانی که در آن استراحت می‌کرد، رفت. دلش می‌خواست به جای ۳روز در هفته، زمان بیشتری را در قم می‌ماند؛ هرچند این امکان نداشت، ولی یکی از آرزوهایش بود…»



روزهای جنگ تحمیلی پر از قصه‌ها و داستان‌هایی است که نوشتن و خواندن آنها می‌تواند ما را با گوشه‌ای از تاریخ ۸ساله دفاع مقدس آشنا کند.بهره‌گیری از ادبیات داستانی برای روایت آن روزهای پرافتخار، مبتنی نوشتن رمان بلند «بازگشته» به قلم حمید نورشمسی شد. او دانشجوی دکتری رشته علوم ارتباطات اجتماعی است که مسابقه همکاری با رسانه‌های متعددی دارد. نورشمسی در رمان «بازگشته» قهرمان داستان خود را روزنامه‌نگاری انتخاب کرده که سعی در کشف و بازآیای هویت و جایگاه خویش دارد. نورشمسی که پیش از این رمان «دایره‌ها» را نوشته معتقد است: «هنوز داستان‌های ناب نانوشته بسیاری درباره جنگ داریم که بستر نوشتن از آنها فراهم نشده است.» به بهانه داستان بلند او با موضوع دفاع مقدس با این نویسنده گفت‌وگو کرده‌ایم.

چه شد که سراغ این سوزه رفتید؟

درباره نوشتن داستان و رمان یک واقعیت وجود دارد و آن این است که نویسنده خود به سراغ سوزه‌ای نمی‌رود. این سوزه‌ها هستند که پیرامون او معلق و شناسور هستند و کار او تنها آماده‌کردن بستر روحی و ذهنی و گاه جسمی خود است تا بتواند این سوزه‌ها را ببیند، حس کند و به شیوه و بیانی که می‌پسندد بیان کند. درباره کتاب «بازگشته» هم به نوعی همین اتفاق شکل گرفته‌است. من نزدیک به ۱۳سال است که کار مطبوعاتی مستمر دارم. در روزنامه‌ها و خبرگزاری‌های زیادی کار کرده‌ام و در معروضات و سوزه‌های زیادی بوده‌ام. درباره این کتاب اما به‌طور مشخص ماجرا به روز تشیع پیکر شهدای غواص بازمی‌گردد. گروهی آفره از خبرنگاران بودیم. او قضا یکی اهل سینما، یکی اهل تئاتر و یک اهل موسیقی و من هم خبرنگار حوزه کتاب. از میدان فردوسی پیاده رفتم تا میدان بهارستان. جمعیت مشایعت‌کننده پیکرهای شهدا در طول مسیر رفته رفته بیشتر می‌شد تا اینکه در یک لحظه در حوالی میدان بهارستان صحنه‌ای